

مانیفست همبستگی و همدردی انسانی در جنگ برای مردم، توسط مردم!



حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۱۵ فروردین ۱۴۰۵ - ۴ آوریل ۲۰۲۶

اعلامیه حزب حکمتیست

هشدار در مورد مخاطرات دهشتناک تشدید جنگ!

امروز، آنچه بر سر جامعه در ایران، در کشورهای حوزه خلیج و در خود اسرائیل آوار شده است، صرفاً حتی یک "جنگ" به معنای متعارف آن نیست، تروریسم هوایی است، یک فاجعه اجتماعی در ابعادی گسترده و روزمره است. بمباران مناطق مسکونی، هدف قرار دادن بیمارستان‌ها، تخریب مدارس، و نابودی زیرساخت‌های حیاتی، زندگی را مستقیماً هدف گرفته است. این‌ها "حاشیه جنگ" نیستند، بستر اصلی آن‌اند. در هر سه جغرافیا، از شهرهای ایران تا مناطق اسرائیل و کشورهای حوزه خلیج، این عادی‌ترین مردم عادی‌اند که هزینه اصلی این جنگ ضد انسانی را می‌پردازند.

برخلاف تبلیغات جنگی، این جنگ کوچکترین قربانی با "آزادی"، "دموکراسی" و یا "رهایی" انسان ندارد. نه برای "نجات مردم" آغاز شده، نه برای "مقابله با استبداد"، و "نسل کشی" و جنایت‌های تا کنون ابر قدرت آمریکا. این جنگ، جنگ قدرت است، برسر هژمونی، برسر حوزه‌های نفوذ، برسر باز تعریف معادلات قدرت در منطقه. دولتها و نیروهای تروریست و ارتجاعی

صفحه ۲

صفحه ۳

سعید یگانه

جنگ ویرانگر و تهدیدهای "آخرالزمانی" ترامپ

بمباران جامعه به درخواست مردم؟

این دیگر طنز نیست، توهین است!

صفحه ۵

علی جوادی

جنگ نفت، صلح سود

صفحه ۷

وریا روشنفکر

اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادی در ابهام

صفحه ۹

سیاوش دانشور

از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

اسرائیل: از نسل‌کشی در غزه تا چوبه‌دار قانون

گزارش پایانی

کنفرانس تشکیلات خارج از کشور حزب حکمتیست

«عصر حجر» شرم تاریخ

صفحه ۱۶

جلیل رضایی

شبکه‌های همبستگی و همیاری بسازیم!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

نه فقط زیرساخت‌ها، بلکه جغرافیا و بافت اجتماعی را می‌بلعد.

در این میان، نیروهای راست اپوزیسیون، سلطنت طلبان، قوم پرستان و جنگ طلبان، با پی شرمی به استقبال جنگ و تشدید بمبارانها رفته‌اند. هر موشک، هر بمباران، هر خانه ویران شده، برای این جماعت "گامی به جلو" تلقی می‌شود. آنان امید خود را به ماشین جنگی قدرت‌های مرتجع جهانی بسته‌اند. این سیاست، نه نشانه ضعف معرفتی، بلکه نشانه ماهیت و انتخاب آنان است: نیروهائی که برای رسیدن به قدرت، آماده عبور از روی جنازه و ویرانی یک جامعه‌اند. اینان از همان جنسی‌اند که امروز در رأس این جنگ ایستاده‌اند، از جنس نتانیاها و ترامپ و هم پیمانانشان. آینده‌ای که وعده می‌دهند، چیزی جز بازتولید همین نظم ضد انسانی نیست. این صف را باید پی‌هیچ ابهامی افشا و طرد کرد. این صف هیچ ربطی به آزادی مردم ایران ندارد.

در سوی دیگر، جریانات و صفوفی قرار دارند که عمدتاً در چارچوب جنبش ملی - اسلامی تعریف می‌شوند و امروز، در واکنش به این جنگ، خود را در کنار رژیم اسلامی یافته‌اند. بهانه "دفاع از میهن" و "حفظ ایران" به ابزاری برای همسویی با حکومتی تبدیل شده که خود، دهه‌ها عامل اصلی ویرانی زندگی مردم بوده است. این نیروها، عملاً به ذخیره سیاسی و اجتماعی رژیم برای سرکوب بدل می‌شوند. دفاع از "میهن" یعنی دفاع از سرکوب و حاکمیت اسلام سیاسی. هیچ توجیهی، هیچ "شرایط خاصی"، هیچگونه تخفیف و یا همسویی نه با رژیم اسلامی و نه با دورنمای خونین و تروریستی آمریکا و اسرائیل را توجیه و یا قابل قبول نمی‌کند.

این جنگ باید فوراً پایان یابد، چرا که توقف فوری آن یک ضرورت حیاتی برای حفظ جان انسان‌ها و جلوگیری از فروپاشی کامل جامعه است. همزمان، تحریم‌های اقتصادی که عملاً به سلاحی خاموش اما مرگبار بدل شده‌اند و بیمار، کودک و کارگر را هدف می‌گیرند، باید پی‌قید و شرط برچیده شوند، زیرا هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان از مسیر گرسنگی، کمبود دارو و ویرانی اقتصادی به آزادی رساند و این سیاست‌ها چیزی جز ادامه همان جنگ به شکلی دیگر نیستند. همینطور ادعای هر نوع امنیت و همزیستی در منطقه مستلزم پاسخ به سوالات قدیمی و گرهی منطقه است. در همین چارچوب، نه رژیم اسلامی و نه هیچ رژیم دیگری در جهان نباید به سلاح اتمی مجهز باشد، چرا که سلاح هسته‌ای نه ابزار بازدارندگی، بلکه تهدیدی علیه کل بشریت است و تجربه تاریخی نشان داده که این سلاح‌ها امنیت نمی‌آورند، بلکه جهان را در آستانه فاجعه‌ای دائمی نگه می‌دارند. از سوی دیگر، مساله فلسطین، به‌عنوان یکی از مسائل قدیمی و لاینحل، نیازمند راه حلی انسانی و عادلانه است: پایان اشغال و شکل‌گیری یک کشور مستقل فلسطینی در کنار کشور اسرائیل بر پایه حقوق برابر و قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل. بدون حل این مساله، هیچ ثبات پایداری در منطقه شکل نخواهد گرفت. این‌ها حداقل و فوری‌ترین نیازهای این جوامع‌اند: پایان جنگ، پایان تحریم، توقف مسابقه تسلیحاتی و دستیابی به راه‌حلی انسانی برای یکی از کهنه‌ترین بحران‌های منطقه.

هشدار در مورد مخاطرات دهشتناک تشدید

جنگ...

در برابر یکدیگر صف کشیده‌اند: از یک سو تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل با سابقه‌ای از قتل عام‌ها و بمباران‌های ویرانگر، از هیروشیما تا غزه. و از سوی دیگر تروریسم اسلامی با کارنامه‌ای از سرکوب، اعدام، قتل‌عام در ایران و یکپای تشدید تروریسم در منطقه و جهان. این دو صف ارتجاعی، علیرغم تخاصماتشان مکمل یکدیگرند. هر یک با جنایت خود، دیگری را تغذیه می‌کند و در این مسابقه ارتجاعی مردم همواره قربانی‌اند.

این جنگ تا هم اکنون تأثیرات بسیار مخربی در عرصه سیاست داخلی داشته است. این جنگ جنبش‌های اعتراضی و مبارزات اجتماعی را قیچی کرد. اعتراضاتی که علیه قتل عام دیمه، علیه فقر، سرکوب و بی‌حقوقی شکل گرفته بودند، به عقب رانده شدند، و جای آن را اضطراب بقاء گرفت؛ یافتن آب، نان، امنیت حداقلی و سرنهایی امن. این همان نقطه‌ای است که جنگ، به ابزار بازسازی و تحکیم قدرت سیاسی حاکم بدل می‌شود. تا همین جا، این وضعیت سپاه پاسداران اوپاش اسلامی را به موقعیت فائقه در ساختار قدرت تبدیل کرده و کل آرایش سیاسی رژیم را به سمت یک انسجام فالانژیستی - میلیتاریستی سوق داده است. جنگ، برای این دستگاه، نه یک تهدید وجودی، بلکه علیرغم ضربات سنگینی که خورده است یک "فرصت" برای بقا بود. حاکمیتی که در دوره‌های پیش با موج اعتراضی توده مردم مواجه بود، اکنون در سایه جنگ، ابزارهای سرکوب خود را بازسازی و با بسیج ناسیونالیستی مشروعیت کاذب خود را بازتولید می‌کند.

اکنون این جنگ در آستانه ورود به مرحله‌ای به مراتب مخرب‌تری قرار گرفته است: تهدید به نابودی کلیه زیرساخت‌های حیاتی، از نیروگاه‌ها و تأسیسات آب تا بنادر و پلایشگاه‌ها، بیان صریح یک جنایت جنگی است، یعنی نابودی زندگی یک جامعه برای تحمیل اراده سیاسی خویش. این همان لحظه‌ای است که جنگ از سطح تخریب به انهدام کامل حیات اجتماعی ارتقا می‌یابد، و همزمان تهدید رژیم اسلامی به گسترش جنگ همین الگو را نشان می‌دهد. هر دو سوی این تخاصم آماده ورود به فاز "زمین سوخته" هستند. فازی که معنایش خاموشی سراسری، فروپاشی درمان، قطع آب و غذا و تبدیل شهرها به مناطق غیر قابل زیست است، نقطه عطفی که عبور از آن می‌تواند سال‌ها یا دهه‌ها بازگشت ناپذیر باشد. در همین مسیر، حتی سناریوی اشغال نظامی مستقیم، از خارک و ابوموسی تا تنب‌ها و سواحل جنوبی، به عنوان گامی فراتر مطرح است؛ این نه یک گزینه تاکتیکی، بلکه شکستن مرزی دیگر و تبدیل جنگ به وضعیت اشغال و جنگی فرسایشی است. این همان مسیری است که در تجربه‌های دیگر به "جنگ بی‌پایان"، تخریب مستمر و بی‌ثباتی دائمی انجامیده است: هر گام در این جهت نه پایان، بلکه تعمیق جنگ است، پلکانی در مسیر نابودی که این بار

جنگ ویرانگر

و تهدیدهای "آخرالزمانی" ترامپ

سعید یگانه



زنند. امروز مردم ایران در میان وحشیگری جمهوری اسلامی و بمب و موشکهای "بشردوستانه" دولتهای آمریکا و اسرائیل کشته و زخمی و آواره و دستگیر و زندانی و اعدام می شوند. این جنگ تاکنون مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی را حاشیه ای و بزرگترین ضربه را به جنبش آزادیخواهی و رهایی بخش ایران برای خلاصی از حکومت جنایتکار اسلامی زده

است. این جنگ جنایتکارانه جمهوری اسلامی را ضعیف کرد، اما به بقایش کمک کرده و علیه مردم وحشی تر کرده است.

جنگ و محدودیتها

صرفنظر از سخنان متناقض ترامپ و تهدیدهای "آخرالزمانی" او علیه جمهوری اسلامی و تهدید به ویران کردن ایران، محدودیتهای زیادی برای ادامه جنگ بر سر راه دارد. خارج از جنبه نظامی که هنوز همه امکانات خود را به کار نگرفته، بستن تنگه هرمز فشار زیادی به اقتصاد جهانی وارد کرده، کشورهای خلیج فارس را به آشوب کشانده و ضرر و زیان فراوانی به اقتصاد آنان وارد کرده است. ناتو و کشورهای اروپایی حاضر به همکاری با ترامپ برای باز کردن تنگه هرمز نیستند، هزینه سنگین جنگ و اعتراضهای میلیونی در داخل آمریکا علیه جنگ و سیاستهای دولت ترامپ همه عواملی هستند که دست دولت ترامپ را برای ادامه جنگ محدود کرده است. دولت آمریکا دنبال راه حلی است که ضمن حفظ اقتدار جهانی خود، راهی برای پایان جنگ و اعلام پیروزی پیدا کند. شرایط کنونی جنگ دولت ترامپ را ناچار میکند که گزینه های جدیدی را وارد جنگ کند تا جمهوری اسلامی را در شرایط ضعیفتری برای تن دادن به آتش بس و مذاکره و پایان جنگ ترغیب کند.

جمهوری اسلامی که خود نیز در بحرانهای عمیقی بسر می برد و با محدودیتهای فراوانی برای ادامه جنگ روبرو است. غیر از توان موشکی، از توان اقتصادی و پشتوانه مردمی برای ادامه جنگ برخوردار نیست و برای حفظ بقا ناچار است با عنوان کردن درجه ای از پیروزی تن به سازش و پایان جنگ دهد. این جنگ برای رژیم می که از نظر اکثریت مردم در ایران فاقد مشروعیت است و بر دریایی از نفرت عمومی بخصوص بعد از قتل عام دیمه نشسته است، ادامه آن در دراز مدت غیر ممکن است اما جنگ جاری فرصتی برای ادامه بقای رژیم به دست داده است.

جنگ هر سرنوشتی پیدا کند، تا کنون عواقب آن را مردم بر دوش می کشند و مشقات مردم را چند برابر و ادامه جنگ جامعه ایران را با مخاطرات غیرقابل جبرانی روبرو می کند. جمهوری اسلامی که در نتیجه جنگ ضعیف و ضربه خورده، علیه مردم وحشی تر و برای بقا به هر جنایتی دست می زند. پایان جنگ و قطع بیدرنگ جنگ

صفحه ۴

جنگ ارتجاعی و ویرانگر دولتهای فاشیست آمریکا و اسرائیل از یک سو و جمهوری جنایتکار اسلامی از سوی دیگر یک ماه را پشت سر گذاشت و چهره خاورمیانه را تغییر داده، اقتصاد جهان را تحت تاثیر قرار داده و در ادامه می رود که به بحرانی جهانی و انسانی تبدیل شود. این جنگ اگرچه تا کنون ضریات سنگینی به جمهوری اسلامی وارد کرده، اما بمب و موشکهای "بشردوستانه" که شبانه روز و بیوقفه بر سر مردم می بارد، خانه های مسکونی را ویران می کند و زیرساختهای زندگی از آب و برق و انرژی مورد نیاز مردم را نابود میکند و تاکنون هزاران کشته و آواره برجای گذاشته است. ابعاد وحشتناک جنایت جنگی علیه مردم در ایران به دلیل محدودیت ناظر بر اینترنت و شبکه خبر رسانی هنوز تماما مشخص نیست، اما وقتی دولت آمریکا اعلام می کند که تا کنون بیش از ۱۱ هزار حمله به ایران صورت گرفته و دولت اسرائیل می گوید تنها در یک روز بیش از ۱۰۰ حمله هوایی به ایران انجام داده، ابعاد این جنایت را هرچه بیشتر آشکار میکند.

جمهوری جنایتکار اسلامی که یک پای آتش جنگ است، روزانه با شلیک صدها موشک و پهباد به کشورهای خلیج، به مناطق مسکونی و حمله به پایگاههای نظامی آمریکا در منطقه و بستن تنگه هرمز، جنگ را به لحاظ نظامی منطقه ای و جهان را به لحاظ اقتصادی به این جنگ کشانده است. دولت های اسرائیل و آمریکا و در راس آن ترامپ و نتانیاهوی فاشیست که تصور میکرد با کشتن خامنه ای قاتل و تعدادی از فرماندهان نظامی و مهره های مهم رژیم، یا به عبارت دیگر، می توانند رژیم اسلامی را فلج و به تسلیم وادارد، مقابله و توان نظامی جمهوری اسلامی این معادلات را به هم زده، جنگ را منطقه ای و با بستن تنگه هرمز اقتصاد و بازارها را زیر فشار قرار داده است.

این جنگ برخلاف ادعای "بشر دوستانه" دولتهای فاشیست آمریکا و اسرائیل و مدافعان آن همچون سلطنت طلبان فاشیست که بر جنازه مردم رقص و پایکوبی میکنند و بر طبل جنگ می کوبند، نه برای آزادی مردم ایران است و نه گشایشی در زندگی آنان بوجود خواهد آورد و نه کمک به مسیر مبارزه ای می کند که مدتهاست مردم علیه جمهوری اسلامی برای رهایی و آزادی پیش می برند. برعکس، این جنگ به سوپی می رود که جامعه ایران را به ویرانه تبدیل می کند و در سایه آن و زیر بمب و موشک و غرش هواپیماها، نیروهای جنایتکار اسلامی جامعه را ملتاریزه و وحشیانه به جان مردم افتاده و هر نوع صدای اعتراضی را با گلوله پاسخ می دهند. همین امروز و تحت این فضای جنگی و گسترش اختناق دست به اعدام زندانیان سیاسی و بازداشتی های دیمه می

اعدام قتل عمد دولتی است!

هشدار در مورد مخاطرات دهشتناک

تشدید جنگ...

اما حتی این نیز پایان کار نیست. تا زمانی که مردم این منطقه در اسارت این دولتها و نیروها مرتجع هستند، تا زمانی که میلیتاریسم و قلداری سیاست حاکم بر قدرتهای جهانی است، تا زمانی که دولت فاشیستی در اسرائیل با ماشین جنگی خود جنایت میکند، و تا زمانی که رژیم اسلامی بر زندگی مردم در ایران حاکم است، این وضعیت تکرار خواهد شد. منطقه روی آرامش نخواهد دید، و جامعه و زندگی مردم بار دیگر به میدان جنگ تبدیل خواهد شد.

پایان دادن به این وضعیت، وظیفه جنبشهای آزادیخواه، برابری طلب و سوسیالیستی است. ما برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و به شکست کشاندن دورنمای خونین "خاورمیانه جدید" آمریکا و اسرائیل مبارزه میکنیم. تنها جنبش و نیرویی که میتواند این وضعیت را بشکند، نیرویی است که از پایین، از دل جامعه، بر پایه آزادی، برابری و رفاه همگانی سازمان مییابد. نیرویی که هوادار مستقیم و غیر مستقیم یک سوی این جنگ ارتجاعی نیست.

جهان امروز، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند جوامعی باز، آزاد و سوسیالیستی است: جوامعی متکی بر مشارکت دائم و مستقیم مردم در حیات سیاسی و اداری، جوامعی که در آن قدرت نه در دست دولت‌های سرمایه داری و ماشین‌های جنگی، بلکه در دست انسان‌هایی باشد که زندگی خود را در شوراها سازمان می‌دهند. این یک فراخوان و هشدار است، به مردم در ایران و به بشریت: برای پایان دادن به این چرخه خون، برای ساختن جهانی که در آن، دیگر هیچ جنگی بر سر زندگی انسان‌ها تحمیل نشود. و این انتخابی تاریخی است: یا ادامه این چرخه مرگ، علیرغم هر وقفه‌ای، یا انقلاب اجتماعی برای ساختن دنیایی بهتر.

نه به جنگ ارتجاعی، نه به جمهوری اسلامی!
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
۱۱ فروردین ۱۴۰۵ - ۳۱ مارس ۲۰۲۶

جنگ ویرانگر

و تهدیدهای "آخرالزمانی" ترامپ ...

تنها گزینه ای است که جامعه ایران را از این تندبیج تاریخی نجات می دهد. سرنگونی جمهوری اسلامی نه از طریق جنگ، بلکه خیزشهایی است که تاکنون جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط قرار داده است. بدون شک در پایان جنگ و وقفه ای در مبارزات مردم، جامعه و جنبشهای اجتماعی دوباره به این سمت برخواهند گشت و ثابت خواهد شد که راه رسیدن مردم به آزادی و برابری و رفاه و امنیت نه جنگ، که سرنگونی حکومت سرمایه داری و اسلامی ایران با یک انقلاب اجتماعی است.

۲ آوریل ۲۰۲۶

No To War No To EXECUTION



"A new wave of Executions has been carried out by the Iranian regime."

Join us in a protest against war and execution in Iran.



Saturday 4 April 2026 @ 2pm
Trafalgar Sq
London

شنبه ۴ آوریل ۲۰۲۶
زمان: ساعت ۲ بعد از ظهر
مکان: میدان ترافالگار لندن

همبستگی با مبارزات مردم ایران - لندن

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست کمک مالی کنید!

شورا مجمع عمومی سازمانیافته و منظم است!



بمباران جامعه به درخواست مردم؟

این دیگر طنز نیست، توهین است!

علی جوادی

نوشته بودند، و در پایان با اکثریت آرا تصویب کرده بودند: "لطفاً بمباران بفرمائید." اگر این صحنه را کسی به عنوان فیلم نامه ارائه دهد، حتی تهیه کنندگان فیلم‌های فانتزی هم ردش می‌کنند.

پنتاگون، شعبه پاسخگویی به خواست مردم!

اما این فقط خنده‌دار نیست، بلکه دقیقاً همان مهندسی توهم است. اول یک "خواست مردم" در آزمایشگاه رسانه‌ای تولید می‌شود، بعد همان محصول به عنوان واقعیت فروخته می‌شود. "مردم" در اینجا نه یک سوژه زنده، بلکه عروسک اند. هر وقت لازم باشد حرف می‌زنند، هر وقت لازم باشد ساکت می‌شوند، و همیشه هم دقیقاً همان چیزی را می‌خواهند که از قبل برایش نوشته‌اند.

حال از این فانتزی عبور کنیم و یک سال ساده بپرسیم: از چه زمانی ارتش‌های جهان تبدیل به خدمات مشتریان شده‌اند؟ آیا پنتاگون یک شماره تماس دارد که مردم زنگ بزنند و درخواست بمباران ثبت کنند؟ آیا جنگ‌ها با فرم‌های آنلاین آغاز می‌شوند؟ تاریخ را که نگاه می‌کنید، چیزی جز منافع، سلطه و رقابت نمی‌بینید. اما این‌ها می‌خواهند ما باور کنیم که بمب‌ها با مهر "به درخواست مردم" پرتاب می‌شوند، مثل یک بسته پستی!

از خیابان تا ناو هواپیمابر

و اینجا چهره واقعی این جریان نمایان می‌شود. همان‌هایی که از "استیصال مردم" حرف می‌زنند، خودشان به طرز عجیبی امیدوارند، امیدوار به جنگ، امیدوار به ویرانی، امیدوار به این که جامعه آن‌قدر تضعیف شود که آن‌ها بتوانند روی آوارش پرچم بکارند. چون خوب می‌دانند در یک روند واقعی، در یک جامعه آزاد با تشکلهای کارگری و احزاب مستقل و آزادیخواه و سوسیالیست، حتی به عنوان یک پاورقی هم جدی گرفته نمی‌شوند. پس راه میانبر را انتخاب کرده‌اند: از خیابان به ناو هواپیمابر.

انقلاب بدون مردم: طنز تلخ یک پروژه شکست خورده

و سپس، اوج کم‌دی: "انقلاب ملی" و "شیر و خورشید". انقلابی که نه برنامه، نه سوژه، نه سازمان، فقط یک آل‌بوم خاطرات دارد. انقلابی که قرار است نه از دل جامعه، بلکه از دل آسمان، همراه با صدای انفجار، متولد شود. شاید هم برنامه این است که اول شهرها را ویران کنند، بعد روی خرابه‌ها یک پرچم "شیر و خورشید" نصب کنند و

صفحه ۶

این ترزا با جدیتی شبیه اعلام کشف یک قانون طبیعی بیان می‌کنند: "مردم در اعتراضات شکست خوردند، دست خالی‌اند، رژیم مسلح است، پس مردم از آمریکا و اسرائیل خواسته‌اند با حمله نظامی رژیم را سرنگون کنند." و از همین جمله، جهانی می‌سازند که در آن تاریخ تعطیل شده، جامعه مرخصی رفته، و بمب‌افکن‌ها جای مردم را گرفته‌اند. اگر این همه خون و ویرانی در کار نبود، می‌شد آن را در بخش طنز روزنامه‌ها چاپ کرد.

تر اصل: مردم شکست خوردند، بمب‌ها پیروز می‌شوند!

نخستین شعبده، اعلام "شکست مردم" است. انگار مبارزه اجتماعی و طبقاتی یک مسابقه فوتبال بوده، داور سوت زده، و نتیجه روی تابلو ثبت شده است: "مردم صفر، رژیم یک". بعد هم تماشاگران محترم لطفاً سالن را ترک کنند! این‌ها حتی زحمت نمی‌کشند توضیح دهند که این "شکست" دقیقاً کی، کجا، و با چه معیارهایی ثبت شده است و طی چه پروسه‌ای مردم پذیرفتند که شکست خوردند. مهم نیست. این است که ابتدا مردم را از صحنه حذف کنند، تا بعد بتوانند جای خالی‌شان را با موشک پر کنند.

از مبارزه زنده تا سناریوی مرده

اما همین واقعیت مزاحم، مدام وارد صحنه می‌شود و نمایش را به هم می‌زند. پیروزی مردم در خیزشی که "زن زندگی آزادی" نام گرفت، مثل یک مهمان ناخوانده وسط این سناریو می‌ایستد و می‌گوید: "ببخشید، ما هنوز اینجائیم." رژیم در همان عرصه‌ای که ستون ایدئولوژیک و نظامش بود، یعنی حجاب، شکست خورد و عملاً ناچار به عقب نشینی شد. اما برای این نظریه پردازان، این فقط یک جزئیات بی‌اهمیت است. چون اگر آن را بپذیرند، باید کل داستان "مردم شکست خورده" را دور بیندازند. و چه چیزی دردناک‌تر از دور انداختن تنها بهانه‌ای که برای توجیه بمباران ارائه کرده‌اند؟

دعوت‌نامه‌ای که هرگز نوشته نشد

و بعد، شاهکاری دیگر: "مردم از آمریکا دعوت کرده‌اند." اینجا دیگر طنز از مرز خود عبور می‌کند و به هذیان نزدیک می‌شود. مردمی که به زعم این‌ها حتی قادر به سازماندهی یک اعتصاب نیستند، شکست خورده‌اند، ناگهان تبدیل می‌شوند به نویسندگان دعوت‌نامه برای پنتاگون! لابد در همان لحظه‌ای که در خیابان‌ها سرکوب می‌شدند، یک میز کنفرانس هم برپا کرده بودند، رأی‌گیری کرده بودند، صورتجلسه

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

بمباران جامعه به درخواست مردم؟ این دیگر طنز نیست، توهین است ...

اعلام کنند: "تبریک! انقلاب پیروز شد!"

"شیر و خورشید" در دست این‌ها، بیشتر شبیه یک دکور صحنه است؛ پارچه‌ای که قرار است روی ویرانه‌ها پهن شود تا کسی متوجه نشود زیرش چه گذشته است. گویی کافی است این نماد را بالا ببرند تا تمام تضادهای اجتماعی، تمام فقر، تمام استثمار، همه چیز به‌طور جادویی حل شود. در این تخیل، مردم هم وجود دارند، اما فقط در حد سیاهی لشکر، نه به‌عنوان عامل تغییر.

التماس برای جنگ، ترس از هزینه

در این میان، صحنه‌ای هم هست که دیگر از کم‌دی هم عبور می‌کند و به نوعی نمایش التماس بدل می‌شود: رضا پهلوی از ترامپ می‌خواهد که جنگ را ادامه دهد، گویی پشت صحنه ایستاده و مدام می‌گوید: "لطفا نمایش را قطع نکنید، هنوز نقش ما شروع نشده!" و آن سوی صحنه، ترامپی ایستاده که بیشتر از هر چیز به قیمت بنزین نگاه می‌کند، به نظرسنجی‌ها چشم دوخته، و با اولین نشانه هزینه، آماده است بگوید: "بدون مذاکره هم جمع می‌کنیم و می‌رویم." اینجا تناقض به اوج می‌رسد: یکی برای ادامه جنگ التماس می‌کند، آن یکی دنبال راه خروج است؛ یکی سرنوشت یک جامعه را به جنگ گره زده، آن یکی آن را مثل یک پروژه پرهزینه می‌بیند که اگر سود نداد، باید رهاش کرد. و این وسط، این "انقلاب ملی" معلق مانده میان التماس از بالا و بی‌اعتنایی از بالاتر، یک پروژه که حتی حامیان خارجی‌اش هم آن را جدی نمی‌گیرند.

پایان منطقی یک توهم: از بمباران تا سازش

اما اگر لحظه‌ای، فقط لحظه‌ای، این نظریه را جدی بگیریم و آن را تا انتهای منطقی‌اش دنبال کنیم، نتیجه چه می‌شود؟ فرض کنیم جنگ، آن‌گونه که خود ترامپ بارها گفته، به دلیل هزینه‌ها، فشارها، یا تغییر محاسبات، متوقف شود؛ بدون آن که رژیم اسلامی سرنگون شده باشد. آن وقت این معادله چه می‌گوید؟ مردم که به گفته خودشان "ناتوان" هستند، غرب که "کار را تمام نکرد"، پس چه باقی می‌ماند؟ اگر ذره‌ای منطقی داشته باشند، که همین فرض هم بیش از حد خوش‌بینانه است، باید به این نتیجه برسند که رژیم ماندگار است و چون "آلترناتیوی" هم وجود ندارد، پس باید از در سازش و بند و بست و دربوژی وارد شد. اینجاست که کم‌دی به تراژدی بدل می‌شود: از دربوژی در بارگاه موساد و نتانیاهو و ترامپ، به دربوژی در بارگاه همان رژیمی که دیروز وعده سرنگونی‌اش را می‌دادند. مسیری کوتاه، اما سیاه و رسواکننده؛ چرخشی که نشان می‌دهد تمام آن هیاهوی جنگ طلبانه، نه از قدرت، بلکه از استیصال برمی‌خاست.

خواست مردم یا صدای اتاق‌های فکر؟

و در نهایت، این دروغ بزرگ کامل می‌شود: "مردم خواسته‌اند." نه، مردم نخواستند. این‌ها خواسته‌اند. این‌ها سال‌هاست که به دنبال یک نیروی خارجی می‌گردند تا کاری را که خودشان نمی‌توانند انجام دهند، به نیابت از آن‌ها انجام دهد. و بعد، همین وابستگی را با یک چرخش قلم به نام "خواست مردم" ثبت می‌کنند، مثل کسی که بدهی خودش را به نام دیگری می‌نویسد. تمام این ماجرا، در نهایت، چیزی جز یک اعتراف نیست: اعتراف به ناتوانی. اعتراف به این که بدون جنگ، بدون فروپاشی، بدون دخالت خارجی، هیچ راهی به قدرت ندارند. پس باید مردم را شکست خورده اعلام کنند، باید مبارزه را بی‌اثر جلوه دهند، باید بمباران را "نجات" بنامند. و در این میان، لبخند بزنند و بگویند: "این خواست مردم است."

اما واقعیت، مثل همیشه، بی‌رحم‌تر از این نمایش‌هاست. تغییر واقعی از دل جامعه می‌آید، نه از دهانه موشک. و همین واقعیت ساده، تمام این کم‌دی سیاه را، با تمام بازیگرانش، دیر یا زود، از صحنه بیرون خواهد کرد.

۳ آوریل ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را

بطور زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی

در اینترنت دنبال کنید و به کارگران و

دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

به حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست کمک مالی کنید!

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

جنگ نفت، صلح سود

وریا روشنفکر

بیش از سی و چند روز از جنگ میان ایران، اسرائیل و ایالات متحده گذشته است و اکنون تنگه هرمز و باب‌المنندب به صحنه عریان کارکرد واقعی نظامی بدل شده‌اند که جهان امروز را شکل می‌دهد؛ نظامی که در آن جان انسان، معیشت کارگر و امنیت اجتماعی، همگی قربانی گردش بی‌وقفه سرمایه و رقابت قدرت‌ها می‌شوند. این جنگ نه "دفاع" است، نه "امنیت"؛ ادامه طبیعی جهانی است که بر پایه سود، انباشت و سلطه بنا شده است.

در این جغرافیا، آنچه تعیین‌کننده است نه مرزهای ملی، بلکه مسیرهای عبور نفت و کالا است. تنگه هرمز و باب‌المنندب گلوگاه‌های حیاتی جریان ارزش در مقیاس جهانی‌اند؛ شریان‌هایی که اختلال در آن‌ها نه فقط بحران، بلکه فرصت می‌آفریند: جهش قیمت انرژی، رونق بازار تسلیحات، و سودهای کلان برای شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌های مالی. جنگ، در این معنا، یک انحراف نیست؛ یکی از سازوکارهای تنظیم و بازتوزیع سود در همین نظم است.

تلاش جمهوری اسلامی برای بستن تنگه هرمز، نه "مقاومت"، بلکه استفاده از همین منطق است: به گروگان گرفتن یک شریان حیاتی برای چانه‌زنی در سطح قدرت. در سوی دیگر، ایالات متحده با نام "آزادی کشتیرانی" و اسرائیل با عنوان "امنیت"، همان هدف را با ابزارهای دیگر دنبال می‌کنند. تفاوت‌ها واقعی‌اند، اما در سطحی عمیق‌تر، همه در یک نقطه مشترک‌اند: تقدم منافع سیاسی و اقتصادی خود بر زندگی میلیون‌ها انسانی که هیچ نقشی در این تصمیمات ندارند.

"آزادی کشتیرانی" در این نظم، چیزی جز آزادی گردش سرمایه نیست. امنیت، به معنای تضمین عبور نفت و کالا تعریف می‌شود، نه امنیت انسان‌هایی که در این مسیرها زندگی می‌کنند. به همین دلیل است که کشتی‌ها با اسکورت نظامی حرکت می‌کنند، اما کارگران با تورم، ناامنی و بی‌ثباتی رها شده‌اند. این دوگانگی، نه تناقض، بلکه قاعده کارکرد این نظام است.

نفت در این میان، هم بهانه جنگ است و هم سوخت آن. کنترل مسیرهای انتقال آن، به محور رقابت قدرت‌ها تبدیل شده و افزایش قیمت آن، سودهای کلان را به جیب همان نیروهای سرازیر می‌کند که جنگ را مدیریت یا تغذیه می‌کنند. این چرخه ساده است: تنش، قیمت را بالا می‌برد؛ قیمت بالا، سود را افزایش می‌دهد؛ و سود، امکان تداوم تنش را فراهم می‌کند. آنچه در این چرخه جایی ندارد، زندگی انسان‌هاست.

بستن تنگه هرمز، بیش از آنکه ضربه‌ای تعیین‌کننده به قدرت‌های بزرگ باشد، به تشدید بحران معیشتی در ایران و منطقه منجر می‌شود:



گرانی، سقوط بیشتر قدرت خرید و گسترش فقر. همان مردمی که سال‌ها زیر فشار تحریم و بی‌ثباتی زندگی کرده‌اند، بار دیگر هزینه یک نزاع دیگر را می‌پردازند. در سوی دیگر نیز، افزایش قیمت انرژی به شکل تورم و کاهش خدمات اجتماعی بر دوش کارگران منتقل می‌شود. این جنگ به اصطلاح "ملی" نیست؛ جنگی است که از بالا سازمان می‌یابد و از پایین پرداخت می‌شود.

ارجاع به قواعد حقوق بین‌الملل در چنین شرایطی، بیش از هر زمان دیگری تهی به نظر می‌رسد. همان قدرت‌هایی که خود را پاسدار این اصول معرفی می‌کنند، در عمل آن‌ها را در لحظه نیاز کنار می‌گذارند. حقوق، اخلاق و حتی صلح، در این چارچوب، نه اصولی مستقل، بلکه ابزارهایی تابع منافع قدرت و سرمایه‌اند.

باب‌المنندب نیز حلقه دیگری از همین زنجیره است؛ منطقه‌ای که در آن ناامنی، جنگ‌های نیابتی و مداخلات خارجی، زندگی را به وضعیت دائمی بحران تبدیل کرده‌اند. برای کارگری که در بندر یا روی کشتی کار می‌کند، این بحران نه یک خبر، بلکه واقعیت روزمره است: خطر، بی‌ثباتی و بی‌حقوقی.

آنچه این دوره را متمایز می‌کند، عریان‌تر شدن یک حقیقت است: این جنگ‌ها نه برای مردم، بلکه علیه مردم‌اند. کارگر در بندرعباس، حیفا یا نیویورک، همگی در موقعیتی قرار دارند که باید بهای تصمیماتی را بپردازند که نه در شکل‌گیری آن نقشی داشته‌اند و نه در نتایجش سهمی خواهند داشت. این هم‌سرنوشتی، واقعیتی مادی است، نه یک شعار.

از این منظر، نقد جنگ و خواست قاطع نه به جنگ، نمی‌تواند به درخواست "صلح" در چهارچوب همین نظم محدود بماند. صلحی که بر پایه همین مناسبات بنا شود، چیزی جز وقفه‌ای کوتاه میان دو بحران نیست. مسئله، خود ساختاری است که جنگ را به ابزار عادی سیاست و سود تبدیل کرده است. تا زمانی که این شریان‌های حیاتی در خدمت رقابت قدرت‌ها و انباشت سرمایه باقی بمانند، جنگ و بحران نیز بازتولید خواهند شد.

بیش از یک‌ماه جنگ کافی بوده است تا یک واقعیت را روشن کند: در این جهان، امنیت واقعی تنها برای سرمایه وجود دارد. برای اکثریت انسان‌ها، آنچه باقی می‌ماند ناامنی، فقر و بی‌ثباتی است. و دقیقاً از همین جاست که ضرورت یک راه دیگر مطرح می‌شود؛ راهی که نه از منافع دولت‌ها، بلکه از زندگی واقعی انسان‌ها و نیاز به پایان دادن به این چرخه تکراری بحران و جنگ آغاز می‌کند.

۲ آوریل ۲۰۲۶



مانیفست همبستگی و همدردی انسانی در جنگ

برای مردم، توسط مردم!

مهربانی باشید. خانه‌تان را، صفحه‌تان را، دلتان را باز کنید. اجازه ندهید کسی در تاریکی تنها بماند.

۶- ما به انسان بودن باور داریم!

کمک رسانی ما قومیتی، مذهبی، سیاسی یا جنسیتی نیست. ما به انسان بودن، بدون پیشوند، بدون پرچم، بدون قید و شرط باور داریم. فراتر از هر مرز، دین، قومیت و زبان، ما همه یک خانواده بزرگ انسانی هستیم. در این لحظات، اولین قدم همین گرفتن دست یکدیگر است.

۷- تاریخ این لحظات را به یاد خواهد آورد!

نه سربازان، نه وزیران، نه فرماندهان! بلکه مادری که غذا بخشید! جوانی که دارو رساند! و دلی که بخشید، وقتی همه گرفته بودند! انسانیت ما در همین کارهای کوچک معنا می‌یابد. با یک تماس، یک پیام، یک وعده غذا، یک شب پناه. قدرت همبستگی از بمب‌ها بیشتر است! بیائید در این لحظات تاریک، نور یکدیگر باشیم!

#انسانیت_مرز_نمی_شناسد

#همبستگی_قویتر_از_بمب

دوست من، اگر موافقی ملحق شو. باز نشر کن. دست به کاری بزن. اینروزها دستهای زیادی یاری می‌طلبند.

خرداد ۱۴۰۴ - ژوئن ۲۰۲۵

بازنشر: اسفند ۲۰۲۶ - فوریه ۱۴۰۴



۱- تاریخ بشر مملو از نوع دوستی است!

جنگ پایان همدردی نیست. همدردی یک مسئولیت است. در دل موشک و بمب، بی‌پناهی و بی‌مسئولیتی حاکمان، هنوز قلب هائی هستند که می‌تپند برای دیگری. ما به این قلب‌ها تکیه می‌کنیم، به مردم، نه به دولت‌ها. ما انتخاب می‌کنیم که کنار همدیگر باشیم، نه به عنوان قربانیان منفرد، بلکه به عنوان جامعه‌ای که درد یکدیگر را می‌فهمد و به کمک هم می‌شتابد.

۲- دست یاری به سوی همدیگر دراز کنیم!

بی‌هیچ تبعیض، بی‌هیچ نگاه بالا به پایین، کسانی که نیازمندند، کسانی که ناتوان‌اند، بیماران و سالمندان، بی‌خانمان‌ها و محرومان، همه سزاوار احترام، حمایت و محبت‌اند. وقتی کسی نان ندارد، وقتی سالمندی تنهاست، وقتی کودکی شب را با شکم خالی به صبح می‌رساند، ما نمی‌توانیم فقط تماشا کنیم. ما باید دست دراز کنیم.

۳- شبکه‌های همبستگی و همیاری بسازیم!

گروه‌های همیاری ایجاد کنیم. در کوچه و محله، در مدرسه، در کارخانه، در پیام رسان‌ها. برای به اشتراک گذاشتن منابع، غذا، دارو، اطلاعات و حمایت روانی. برای ساختن "پناهگاه‌های اجتماعی" حتی در کوچک‌ترین فضای ممکن. برای رساندن امید و حمایت به ناتوان‌ترین‌ها، بی‌صدا ترین‌ها.

۴- این همبستگی، نوعی مقاومت است!

مقاومت در برابر ناامیدی، در برابر جدایی، برای زندگی در دل ویرانی، برای حفظ انسان در میان آوار. ما نمی‌گذاریم جنگ و بی‌عدالتی بر ما پیروز شوند. در جهانی که مرگ عادی شده، در کشوری که پناهگاه ندارد، در خیابانی که نان گران‌تر از موشک است؛ محبت، همکاری و مراقبت از همدیگر، شکل بلند انسانیت است!

۵- ما همه را به مشارکت دعوت می‌کنیم!

کمک کنید، حتی اگر اندک است. به هر شکل که می‌توانید: کمک مالی یا مادی، داوطلب شدن برای حمایت‌های پزشکی، روانی یا اجتماعی، انتشار پیام‌های امید و همدلی در رسانه‌ها و شبکه‌ها، ساختن فضای گفت‌وگو و همراهی. در سکوت یک بیمار، صدای

نه به حجاب اسلامی! حجاب را آتش بزنید!

اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادی در ابهام

سیاوش دانشور

اشاره: (بالاگرفتن اختلافات آمریکا و اروپا و کشورهای عضو ناتو، بویژه بعد از رد درخواست ترامپ برای همراهی و کمک در جنگ جاری و مسئله تنگه هرمز، موجب شد که ترامپ ناتورا "بیرکاغذی" و سران اروپا ئی را "ترسو" بنامد و در مورد بازنگری مانند آمریکا در ناتو تصمیم بگیرد. این رویداد گوشه ای از بحران در ائتلاف و پدیده ای است که بنام "غرب" شناخته میشود که ستونهای آن هر روز از جایی سقوط میکند و مشمول بازتعریف میشود. ناتو، تا به اتحادیه اروپا مربوط است، مشکل بزرگتری است که با تحولات جهانی جاری امری صرفاً دفاعی نمی ماند. یادداشت زیر تلاش کرده سرزخی به همین روند باشد که امروز یک توافق چند دهه ای را با جملاتی بی اعتبار اعلام کرد).

اتحادیه اروپا با مجموعه ای از بحران و تنش داخلی و بین المللی روبروست. بحرانهائی که سیمای آتی آنرا ترسیم میکند. اروپای مرکز دموکراسی لیبرال و پارلمانناریسم، مهد انقلابات با تاثیر قوی از انقلاب فرانسه، قاره ای برای جنبشهای پیشرو در قلمروهای مختلف در دهه های متمادی، طی چند دهه گذشته یک سیر مستمر نزولی را طی کرده است. راستگرایی جهانی دهه هشتاد، عروج تاجریسم و ریگانیسم و مانیتاریسم باضافه پایان جنگ سرد و سقوط اردوگاه سرمایه داری دولتی شرق، عوامل تعیین کننده در وضعیت امروز اروپا هستند. بعبارت دیگر، اتحادیه اروپا بعنوان متحد آمریکا در جنگ سرد، و پدیده ای که بنام "غرب" و "جهان آزاد" شناخته میشد، با پایان جنگ سرد فلسفه وجودیش را از دست داد و خود دستخوش تحول شد.

وحدت دو آلمان و فتح بازارهای بلوک شرق، تنها فرصت موقتی بود که این بحران وجودی را به عقب بیاورد. تعریف یک "اردوی سَر" توسط آمریکا و دول غربی، اینبار اسلام سیاسی که توسط غرب در دوره جنگ سرد در تقابل با بلوک شرق و "خطر" کمونیسم با تز "کمربند سبز امنیتی" برژینسکی ایجاد شد، قرار بود توجیه گر میلیتاریسم و "حمله پیشگیرانه" و توسعه طلبی امپریالیستی باشد. ایندوره نیز به انتهای خود رسیده است و اسلام سیاسی مخلوق دموکراسی غربی باندازه کافی خیرش را رسانده است. محکوم کردن صدها میلیون انسان در کشورهای اسلام زده تحت حاکمیت مشتی گانگستر سیاسی - نظامی، سازماندهی آپارتاید جنسی و تشدید استثمار خشن طبقه کارگر، جنگ و ویرانی چندین کشور در خاورمیانه و شمال آفریقا، از فوائد سیاست "جنگ با تروریسم" آمریکا و دولتهای غربی بوده است.

اما مدتهاست که اوضاع عوض شده است. راستگرایی جهانی دهه هشتاد اگر در ابتدا نیروهای محافظه کار و سوسیال دمکرات و لیبرال اروپائی و جهانی را راست تر کرد، بتدریج امکان عرض اندام فاشیستها را فراهم آورد. دموکراسی و انتخابات مانند قرن گذشته قابل قدرنگیری فاشیسم شد.

امروز گسترش قدرتگیری فاشیستها و احزاب راست افراطی در کشورهای مختلف اروپایی به یک مسئله جدی بدل شده است. احزاب پوپولیست و ناسیونالیستهای افراطی در حال بلعیدن اروپا هستند و در هر انتخاباتی گامی بجلو برمیدارند. امروز آنچه که زمانی بمثابه "افتخار" و "ارزش" برسر در اروپا حک شده بود و سخنگویان دموکراسی آنرا جار میزدند؛ یعنی "رواداری، دموکراسی، سکولاریسم، حقوق بشر، تنوع فرهنگی"، جایش را به نگرش راسیستی یورو- سنتریستی یا هویت اروپایی و سفید، ضدیت کور با مهاجرین و پناهندگانی که محصول سیاستهای جنگ طلبانه همین دولتها هستند، زن ستیزی و گسترش خشونت علیه زنان، میداناری راسیسم و فاشیسم، تحبیب دستگاه دین و صنعت مذهب، تروریسم، اعمال شدید سیاستهای ریاضت اقتصادی، تهاجم بی ترمز به دستاوردهای نسلهای متمادی طبقه کارگر، جنگ و ناامنی از آینده و نفس موجودیت اتحادیه اروپا داده است. به این مسائل باید اختلافات جدی میان اروپا و آمریکا، اختلاف برسر ناتو، نگرانی از قدرت استراتژیک چین و روسیه را افزود که موضوعات متعددی را دربرمیگیرند.

انتخاباتهای محدود و آینده بر ابهام

اولین مشکل اینست که پدیده "غرب" دوره سابق خود دستخوش تحول است و بحران در اتحادیه اروپا نیز از همین سیر تبعیت میکند. مشکلات در ناتو نیز برخلاف ادعاهای دونالد ترامپ صرفاً برسر هزینه اروپائی ها در قبال ناتو و چتر امنیتی آمریکا نیست. فلسفه وجودی ناتو بمثابه یک اتحادیه نظامی قدرتمند، در مقابل بلوک شرق و در دوران جنگ سرد شکل گرفته بود. با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ناتو موضوعیتش را از دست داد و معلوم نبود ناتو وحدتش را باید چگونه ادامه دهد و در مقابل کدام "خطر" باقی بماند. تعریف نقش جدید برای ناتو، که همان گسترش آن به کشورهای اروپای شرقی، شرکت در جنگ و بمباران در یوگسلاوی سابق و بالکان، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، کشورهای شمال آفریقا، مواجهه با تروریسم بین المللی و مصافهای امنیتی، نیز برای چند دهه ناتو را نگاهداشت. بقای ناتو رابطه مستقیمی با سازمان درونی کشورهای تشکیل دهنده آن، تسلیحات سازمانی و استراتژیک آن، بازاریابی برای سرمایه های بخش نظامی، شرکتهای تولید این سلاحها، یافتن میدانهای لازم برای جنگ و آزمایش و



اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادی در ابهام ...

استفاده از آنها را داشت. لذا سیاست گسترش ناتو تنها و صرفاً برای محاصره روسیه و تقابل با چین نبود بلکه قرار بود بعنوان یک رکن مهم اعمال رهبری آمریکا بر جهان عمل کند.

ناتو

امروز نیز ناتو و چهارچوبهای امنیتی آن نظر به تغییرات جهانی نیازمند بازتعریف مجدد اند. تلاش اینست که اینبار با ظهور تهدیدات جدیدی مانند قدرتگیری روسیه و چین و رقابتهای ژئوپولیتیک، فلسفه وجودی و مأموریت جدید ناتو بازتعریف شود. اگرچه هنوز ناتو بعنوان یک اتحادیه نظامی قدرتمند در اروپا حضور دارد، اما مشکلات کنونی از جمله اختلافات میان اعضای ناتو مثلاً بین آمریکا و برخی کشورهای اروپایی، نگرانی‌ها از تهدیدات روسیه، چین، نامنی در اروپا و گسترش تروریسم، وحدت ناتو را در مقابل سوالات جدی قرار داده است. مشکلات اتحادیه اروپا با آمریکا فقط برسر ناتو نیست، موضوعاتی مانند توافقات تجاری و بحث تعرفه‌ها، سیاست‌های محیط زیستی و اقلیمی، روابط بین‌المللی، برسمیت نشناختن سازمانها و ائتلافهای جهانی توسط آمریکا، به تنش و اختلاف دامن زده است و آینده ناتو نیز نظر به سیاست پروتکشنیستی و یکجانبه آمریکا، از منابع تشدید بحران در روابط اروپا و آمریکا و بعبارتی هسته اصلی پدیده "غرب" است. اروپا بعنوان جزئی از غرب در مقابل تعرض آمریکا دستش خالی است. اولین سوال تامین امنیت اروپا در مقابل روسیه است که تاکنون زیر چتر حمایت هسته ای آمریکا بوده است. روسیه و چین به عنوان دو قدرت بزرگ و امروز نسبتاً متحد جهانی، برای امنیت اروپا تهدید محسوب میشوند. جنگ اوکراین یک نمونه تیپیک است. روسیه با تحرک نظامی در مرزهای اروپا سایه سنگین اش را روی سر اروپائی‌ها گسترانده است. از سوی دیگر، چین با سیاستهای اقتصادی و تجاری خود، به یک رقیب اقتصادی واقعی در جهان تبدیل شده و به نوبه خود نیازهای اروپا را تحت تاثیر جدی قرار میدهد. دولت‌های اروپا باید در این اوضاع تصمیم بگیرند. اروپائی‌ها راهی ندارند جز اینکه به خواستههای آمریکا و ترامپ پاسخ دهند. راه حل دیگر، واگرائی در آنچه "غرب" نامیده میشود و رفتن بسوی ایجاد یک ارتش مستقل اروپائی است. اما یک ارتش واحد اروپائی درست مانند ارز واحد (یورو)، در گرو دوام و بقای خود اتحادیه اروپا است. این روزها زیاد در باره ضرورت ارتش واحد اروپا میشنویم اما این مسئله در حد طرح باقی میماند.

یورو

اتحادیه اروپا به عنوان یک نهاد سیاسی و اقتصادی، از اصولی مانند همبستگی اقتصادی، سیاست‌های مشترک و ارزی یکسان پیروی میکند. یورو، واحد پول کشورهای عضو اتحادیه اروپا، از سال ۲۰۰۲ به جای ارزهای ملی در ۱۹ کشور اروپایی به کار گرفته می‌شود. مسئله پیوستن به ارز واحد بمراتب پیچیده تر از پیوستن کشورها به اتحادیه بوده است و هنوز دستکم ۸ کشور عضو اتحادیه به یورو نپیوستند. تشدید بحرانهای داخلی و بین‌المللی اروپا روی یورو هم تاثیر میگذارد. امروز اتحادیه اروپا به دلیل منافع اقتصادی مشترک، هنوز پایدار بنظر میرسد. اما تردیدی

نباید داشت که با گسترش بحران‌های داخلی، قدرتگیری بیشتر راست افراطی، بحران مهاجرت و سیاست‌های متناقض کشورهای عضو، واگرائی و ایجاد شکاف‌های بزرگتر در راهند که می‌تواند به تدریج به تجزیه یا تضعیف اتحادیه‌های اروپایی منجر شود. در صورت گسترش بحرانها و شکافهای درونی اتحادیه اروپا، از جمله تقویت راست افراطی و ناسیونالیسم و تمایلات جدایی طلبانه مانند آنچه در بریتانیا رخ داد، بروز بحران ارزی یک احتمال واقعی است. در چنین شرایطی آندسته از کشورهای بلحاظ اقتصادی ضعیف تر ترجیح میدهند سفره شان را جدا کنند و خود را از زیر بار هزینه‌ها و فشارهای اقتصادی مشترک یورو خلاص کنند. ما با سیر برگشتی روبرو خواهیم شد که کشورها مجدداً از ارز واحد اروپائی به ارزهای ملی خود برگردند. یورو، بدنبال ناتو، یک تهدید جدی دیگر برای ساختار اقتصادی کنونی اتحادیه اروپا است.

دو راهی‌های نه چندان مطمئن

مجموعه اوضاع و رقابتهای جهانی که بویژه بعد از جنگ در اوکراین بیش از پیش سر باز کردند، قدرتگیری مجدد ترامپ و راستهای افراطی در اروپا، کشورها و نهاد اتحادیه اروپا را برسر دو راهی‌های مهم اما نه چندان مطمئن قرار داده است. در کوتاه مدت و حتی میانمدت، اگر اتحادیه اروپا قادر شود که بر مصافهای داخلی خود فائق آید و روابط مؤثری با قدرت‌های جهانی مانند آمریکا، روسیه و چین برقرار کند، احتمالاً از بحرانهای کنونی موقتاً عبور خواهد کرد. اما اگر شکافها درون اتحادیه عمیق تر شوند و خط مشی ملیگرائی و جدایی طلبی تقویت شود، چشم انداز آینده اتحادیه اروپا فروپاشی است. این چشم انداز نزدیک به نظر نمیرسد اما دستکم تغییرات ساختاری بسیار محتمل اند. شرایط کنونی اروپا و تحولات جهانی به ویژه در پی بحران‌های داخلی و خارجی، این احتمال را تقویت میکند که دگرگونیهای عمده ای در ساختار سیاسی، اقتصادی و حتی جغرافیایی اروپا اتفاق بیفتد. چند احتمال مهم میتواند مطرح باشند که به نوبه خود می‌تواند به تقسیم مجدد اروپا منتهی شود:

تشکیل ائتلافهای فرا-اروپائی راست افراطی

این یک احتمال واقعی است که فی الحال در جریان است. نیروها و احزاب فاشیست و راست افراطی در هماهنگی با آمریکا در پی ائتلافهای جدید اند، ائتلافهایی که فعلاً و بیشتر در شکل بلوکهای سیاسی واحد با خط مشی یکسان ظاهر میشوند اما استحکامشان در گرو تضعیف ساختارهای پیشین است. تکرار "برگزیت" و ائتلاف جداگانه با آمریکا فقط یک نمونه دوجانبه است که میتواند مجدداً رخ دهد و یا به ائتلافهای چند جانبه در اروپا و بیرون اروپا شکل دهد.

چرخش در سیاست خارجی و نزدیکی به روسیه

یک راه دیگر بویژه برای کشورهای اروپائی که وارد کننده عمده انرژی از روسیه هستند، برای مواجهه نشدن با مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بیشتر، به سمت روسیه تمایل پیدا کنند و در سیاست خارجی شان تجدید نظر کنند. نزدیکی با روسیه بویژه در مورد کشورهای شرق اروپا که وضعیت اقتصادی وخیم تری دارند بیشتر محتمل است.

آنها با آمریکا وابسته است. ناتو ممکن است از یک اتحاد صرفاً دفاعی در برابر تهدیدات نظامی به یک سازمان چند منظوره تبدیل شود. اگر اتحادیه اروپا نتواند وحدت خود را حفظ کند، ممکن است کشورهای مختلف ناتو به سمت بلوکهای جداگانه حرکت کنند.

سوسیالیسم کارگری یک پاسخ است

در جهانی که از سر تا بُن دستخوش تحول است، صحنه سیاست و جامعه فقط زیر نگین انگشتی بورژوازی و طبقات دارا نیست، یکسوی جدال واقعی در جوامع سرمایه داری مبارزه بیوقفه طبقاتی و کشمکش دائمی کار و سرمایه است. در دوره های بحران که فاشیسم و ناسیونالیسم و قومگرایی و مذهب به عصای دست بورژوازی بدل میشود، سوسیالیسم کارگری میتواند یک نیرو و جنبش اجتماعی واقعی باشد که علیه کلیت کاپیتالیسم عروج کند. در مقابل ملیگرایی و ناسیونالیسم، اترناسیونالیسم کارگری و هویت جهانی و حقوق پایه ای انسان را مبنای قرار دهد، در مقابل جنگ و رقابت بورژوازی پرچم وحدت طبقاتی کارگران در کشورهای مختلف جهان را برافرازد، در مقابل تعرض و جنگ بورژواها انقلاب علیه وضع موجود را قرار دهد. نه فقط اروپا بلکه جهان امروز نیز در دو راهی سرنوشت ساز بربریت کاپیتالیستی یا سوسیالیسم کارگری قرار گرفته است.

۲۰ مارس ۲۰۲۵

#ناتو

#اتحادیه_اروپا

#یورو

اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادی در ابهام ...

تقسیم مجدد اروپا

یک احتمال نیز تقسیم اروپا به مناطق مختلف است. گسترش اختلافات سیاسی و اقتصادی، ممکن است اروپای واحد امروز را بطور غیررسمی به بلوکهای مختلف تقسیم کند. تقسیم بندی که میتواند بر اساس تمایلات اقتصادی، سیاسی یا امنیتی باشد. امروز کشورهایی در اروپا تمایلات پرو اتلاننتیک دارند و میتوانند بصورت جداگانه در یک همکاری همه جانبه با آمریکا قرار گیرند. در طرف دیگر، کشورهای شرقی یا جنوب شرقی اروپا هستند که بیشتر به روسیه تمایل دارند و میتوانند آنها هم بمانند یک بلوک در اروپا به سمت روابط نزدیک تر با مسکو گام بردارند. این وضعیت میتواند به ایجاد دو یا چند "اروپای متفاوت" منجر شود که در آنها دیگر آن هماهنگی سیاسی و اقتصادی که در اتحادیه اروپای امروز شاهدیم را نخواهیم دید.

اروپا در حال عبور از یک دوره پیچیده است و ابهامات زیادی در خصوص آینده اش وجود دارد. احتمال تقسیم مجدد اروپا به دو یا چند بلوک سیاسی با تمایلات مختلف، چه در سطح روابط خارجی و چه در ساختارهای اقتصادی، امکان پذیر است. این تقسیم می تواند بر اساس تمایلات ملیگرایانه، اقتصادی و یا حتی نظامی صورت گیرد و اتحادیه اروپا را با بحرانهای جدی مواجه کند. آینده ناتو نیز بشدت به تحولات داخلی اتحادیه اروپا، دیدگاههای کشورهای عضو و روابط

مردم ایران در منگنه دو طرف جنگ ارتجاعی

نه به اعدام!
زندانیان سیاسی
آزاد باید گردند!



در این جنگ، فقط آمریکا و اسرائیل نیستند که با بمب و موشک مردم ایران را کشتار می کنند. در سوی دیگر این جنگ ارتجاعی، رژیم آدمکش و تبهکار جمهوری اسلامی قرار دارد که به بهانه مقابله با «دشمن»، بیش از هر زمان دیگری به سرکوبگری در جامعه روی آورده، اعدامها را شتاب بخشیده، زندانیان سیاسی را از داشتن ابتدایی ترین امکانات انسانی محروم، معلمان را بازداشت و توده های معترض ایران را به مرگ تهدید کرده است.

نه به جنگ ارتجاعی! نه به جمهوری اسلامی
قطع بیدارنگ جنگ!

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!



از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

اسرائیل:

از نسل کشی در غزه تا چوبه دار قانون

بوروکراتیک و آراسته می شود. مرگ، از یک عمل مجرمانه به یک خدمت عمومی تنزل می یابد.

در اینجا باید یک نکته بنیادی را با صراحت بیان کرد. هیچ دولتی در جهان، زمانی که می کشد از موضع "عدالت ناب" نمی کشد. دولت همیشه از موضع حفظ نظم موجود می کشد. اعدام، نه دفاع از انسان، بلکه دفاع از قدرت حاکم است. نه پاسداری از حق، بلکه پاسداری از حاکمیت است. دولت می خواهد از طریق اعدام این پیام را به جامعه بدهد که انحصار مرگ در دست اوست. او می خواهد به محکومان، به فرودستان، به جامعه تحت انقیاد بفهماند که مرز نهایی قدرت اینجاست: من حق دارم تو را از جهان حذف کنم. به همین دلیل اعدام، در هر کجا، عمیقاً ارتجاعی است؛ زیرا تقدیس همان رابطه ای است که در آن، انسان در برابر دولت بی حق و بی پناه می ایستد.

قانون اعدام و چهره کریه آپارتاید

این قانون تازه فقط از آن رو جنایت نیست که مجازات مرگ را عادی می کند، بلکه از آن رو رسواتر است که این مرگ را در چهارچوب یک نظم آشکارا نژادی سازمان می دهد. هنگامی که فلسطینی در دادگاه نظامی محاکمه می شود و اسرائیلی در دادگاه مدنی، هنگامی که یک جمعیت کامل زیر رژیم حقوقی استثنایی قرار می گیرد و جمعیتی دیگر از مصونیت‌های ساختاری برخوردار است، دیگر با "نقص در عدالت" طرف نیستیم. این خود آپارتاید است، آن هم نه در سطح شعار، بلکه در سطح نهاد، قانون، رویه، دادگاه و مجازات. اعدام در این سیستم، فقط یک مجازات نیست، بلکه اعلام این حکم سیاسی است که زندگی فلسطینی ارزانتر است، حق او کمتر است، و حذف او مشروع است. این همان جایی است که نژاد پرستی از زبان خیابان به زبان قانون ارتقا پیدا می کند.

این قانون در نتیجه، فقط علیه چند متهم صادر نشده است. این قانون علیه یک مردم است. علیه مردمی که دهه ها زیر اشغال، محاصره، آوارگی، بمباران، تحقیر، زندان، ایست بازرسی، گرسنگی، و سرکوب زیسته اند. دولت اسرائیل اکنون می خواهد بر فراز این کوه عظیم جنایت تاریخی، چوبه دار را نیز به عنوان تاج حقوقی خود نصب کند. گویی همه آن کشتارهای کافی نبوده است، گویی همه آن کودکان زیر آوار، همه آن محله های سوخته، همه آن زندانهای انباشته، هنوز برای این دولت کافی نبوده اند و اکنون می خواهد مرگ را در قالب قانون نیز تقدیس کند. این قانون، محصول یک لحظه نیست؛ میوه شوم تمام تاریخ

صفحه ۱۳

اخیرا پارلمان اسرائیل، کنست، قانونی را با شتابی معنادار به تصویب رسانده است که بر اساس آن، مجازات اعدام، برای متهمان فلسطینی در پرونده های موسوم به "امنیتی"، برقرار میشود و در عمل به بخشی از سازوکار عادی سرکوب بدل می گردد. اجرای حکم در فاصله زمانی کوتاه، محدود کردن امکان عفو یا تخفیف، و اتکای اصلی به دادگاه های نظامی، همه نشان می دهد که با یک تصمیم حقوقی معمولی روبرو نیستیم، بلکه با تلاشی تازه از جنایت دولتی طرفیم. در کنار این، وجود دو نظام قضایی متمایز، یکی مدنی برای اسرائیلی ها و دیگری نظامی برای فلسطینیان، این حقیقت را آشکارتر می کند که این قانون فقط یک قانون کیفری نیست، بلکه سندی دیگر در کارنامه یک نظام آپارتاید نژادی است. نظامی که در آن، جرم و مجازات نه فقط بر مبنای عملکرد بلکه بر مبنای هویت "قومی" و جایگاه سیاسی انسانها تعریف می شود.

اعدام، قتل عمد دولتی

بارها گفته ایم: اعدام چیزی جز قتل عمد دولتی نیست. هر آرایشی که بر این واژه ببندند، هر ردای قضائیتی که بر تن آن کنند، هر تشریفات حقوقی که پیرامون آن بچینند، ماهیت آن تغییر نمی کند. در اعدام، دولت با تصمیم از پیش، با برنامه، با بودجه، با قاضی، با زندانبان، با طناب، با جوخه، با امضای رسمی، جان انسانی را می گیرد. این نه خطای فردی است، نه انفجار خشم، نه حتی یک جنایت پنهان در تاریکی. این قتل، علنی، آگاهانه، برنامه ریزی شده و سازمانیافته است. اگر قتل فردی را جنایت می نامند، چگونه همان عمل، وقتی در ساختمانهای دولتی و با مهر رسمی انجام شود، ناگهان "عدالت" نام می گیرد؟ این همان شعبده بازی کثیف دولت حاکم است: تبدیل جنایت به قانون، و سپس مطالبه احترام برای آن.

اعدام از این رو فقط کشتن یک انسان نیست، بلکه اعلام یک اصل سیاسی است: این که دولت خود را صاحب جان انسان می داند. این همان نقطه ای است که کل افسانه "بی طرفی قانون" فرو می ریزد. قانون در اینجا نه داور زندگی، بلکه مباشر مرگ است. دولت می گوید تو را نه در میدان جنگ، نه در دفاع از خود، بلکه در آرامش کامل، پس از محاسبه، پس از تشریفات، پس از ثبت اداری، خواهیم کشت. این از هر قتل خیابانی هولناکتر است، زیرا در قتل خیابانی هنوز عنصر بی نظمی، آبی بودن، و فردیت جنایتکار وجود دارد. اما در اعدام، خود نظم رسمی جامعه به جنایتکار تبدیل می شود. قتل، خونسرد،

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

اسرائیل:

از نسل کشی در غزه تا چوبه‌دار قانون...

یک دولت فاشیستی است که موجودیت خود را با اشغال، تبعیض، سلب انسانیت و ماشین دائمی جنگ تعریف کرده است.

نقد اعدام، اگر عمیق و ریشه ای باشد، باید همزمان نقد کل نظامی باشد که انسان را به ابزار تنزل می دهد: نظم سرمایه، نظم اشغال، نظم نژادپرستی، نظم مذهب، نظم انتقام. از این رو مبارزه علیه این قانون فقط مبارزه برای لغو یک مجازات نیست؛ مبارزه علیه یک جهان وارونه است، جهانی که در آن قاتل، قاضی شده است و جنایت، قانون نوشته است. تنها در نفی کامل این جهان است که می توان از آزادی، برابری، و حرمت انسان سخن گفت.

سه شعار، سه صف، یک حقیقت: انسان در برابر ارتجاع

در دل این جنگ، سه صدا بلند شده است. سه شعار، سه صف، سه پاسخ به یک فاجعه واحد. اما این سه، صرفا تفاوت سیاسی نیستند. سه نسبت متفاوت با "انسان" اند. سه پاسخ به این پرسش بنیادی که در دل هر جنگی نهفته است: آیا انسان، زندگی و کرامت او اصل است، یا صرفا ابزار؟

در یک سو، جنگ به نام "میهن" مشروع می شود. در سوی دیگر، جنگ به نام "آزادی" تقدیس می شود. و در جایی دیگر، کم صدا، آرام، انسان هنوز موضوع است، نه وسیله.

صف اول: "میدان از آن شما، خیابان از آن ما"

در یک سو، دستگاه تبلیغاتی رژیم اسلامی و حواشی آن ایستاده اند. شعاری می دهند که در ظاهر، تصویری از نوعی تقسیم کار اجتماعی ارائه می کند: گویی "میدان" عرصه قدرت است و "خیابان" عرصه مردم؛ گویی میان این دو، نوعی توافق یا همزیستی برقرار است.

اما این تصویر، چیزی جز یک صحنه سازی نیست. در "میدان"، آنچه جریان دارد، جنگی است که نه برای دفاع از جامعه، بلکه برای بقای یک نظم سیاسی تماما ضد انسانی است، نظامی که حیات خود را از سرکوب، انحصار و کنترل می گیرد. میدان، محل تصمیم برای مرگ است: حمله، پاسخ، گسترش جنگ، و بی‌اعتنایی کامل به هزینه‌های انسانی و اجتماعی آن.

در مقابل، "خیابان"ی که این شعار به آن اشاره می کند، خیابان واقعی نیست. آنچه به نام مردم به نمایش درمی آید، در بسیاری موارد نیروهایی هستند که در همین شرایط جنگی، بیشتر زیر پرچم ناسیونالیستی و کمتر زیر پرچم اسلام، اما در "دفاع از میهن"، بسیج شده‌اند. این بسیج، نه از دل آزادی، بلکه از دل ترس، تبلیغات، فشار، خرافه "میهن پرستی" و مهندسی سیاسی افکار عمومی شکل گرفته است.

ناسیونالیسم در این جا نقش کلیدی دارد. واژه‌هایی چون "میهن"، "خاک"، "دفاع"، به کار گرفته می‌شوند تا مرز میان مردم و حاکمیت کثیف اسلامی را محو کنند. مردمی که دیروز زیر سرکوب همین نظم بودند، امروز فراخوانده می‌شوند تا در کنار آن، در برابر "دشمن خارجی" صف ببندند.

اما جنگ، خود این دروغ را افشا کرده است. همین جنگ، همان خیابان واقعی را، خیابانی که با اعتراض، با فریادهای صریح علیه حاکمیت، با شعارهایی چون نفی کلیت نظم موجود شکل گرفته بود، از مردم گرفت. آن انرژی اجتماعی که حتی پس از سرکوب‌های خونین دی ماه خاموش نشده بود، در حال بازگشت بود، در حال شکل گیری دوباره بود.

جنگ، این روند را قطع کرد. مردم از خیابان به خانه‌ها رانده شدند، و از خانه‌ها به دنبال پناهگاه‌ها، زیر بمباران و انفجار. خیابان، از محل حضور و اعتراض، به منطقه خطر بدل شد. نه جایی برای ایستادن، بلکه جایی برای فرار. پس آن چه این شعار از آن سخن می‌گوید، خیابان واقعی نیست، بلکه نسخه‌ای بازسازی شده، کنترل شده و مصادره شده از آن توسط نیروهای حکومتی و نیروهایی است که با بسیج ناسیونالیستی در همسویی با رژیم قرار گرفته اند.

صف دوم: "بزن بزن که خوب میزنی"

در سوی دیگر، صفی ایستاده است که خود را "آلترناتیو" می‌نامد، اما در عمل، در منطق جنگی ضد انسانی غرق شده است: سلطنت طلبان، قوم پرستان جنگ طلب، و مجموعه‌ای از نیروهایی که امید خود را نه به جامعه، بلکه به بمباران گره زده‌اند. شعارشان بی‌پرده و کریه و خونین است: "بزن بزن". اینجا دیگر حتی تظاهر به اخلاق هم کنار گذاشته شده است. مرگ، مردم - جامعه، مستقیما تشویق می‌شود. ویرانی و بمباران، به عنوان ابزار "پیشرفت" معرفی می‌شود.

این جریان، از دور، برای هر موج بمباران جشن می‌گیرد. پایکوبی می‌کند. خبر هر انفجار را با هیجان دنبال می‌کنند. کشتار غیرنظامیان، خانه‌های ویران، کودکان زیر آوار، بیمارستان، مدارس و کارخانجات تخریب شده، هیچ یک، ذره‌ای احساس انسانی در این صف برنمی‌انگیزد. بلکه برعکس، گاه بهانه‌ای برای فریاد بلندتر می‌شود. این جریان، دست به دامان دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو می‌شود، نه برای پایان جنگ، بلکه برای تشدید آن. خواهان گسترش حملات نظامی است. گویی رهایی، از دل موشک و بمب خواهد آمد.

اما این نه تحلیل است، نه استراتژی، این سقوط است. استدلالشان این است که جنگ، رژیم را تضعیف می‌کند. اما این استدلال، واقعیت را وارونه می‌بیند. بمباران، جامعه را تضعیف می‌کند: زیرساخت‌ها را نابود می‌کند، زندگی مردم را پراکنده می‌سازد، جامعه را فلج می‌کند. در چنین شرایطی، قدرت حاکم، با توجیه امنیتی، سرکوب را تشدید می‌کند، صفوفش را منسجم‌تر می‌سازد، و هر مخالفتی را به "دشمن" تقلیل می‌دهد. این مسیر، نه به آزادی، بلکه به تثبیت عمیق‌تر همان نظامی می‌انجامد که ادعا می‌شود قرار است سرنگون شود.

اسرائیل:

از نسل کشی در غزه تا چوبه‌دار قانون...

دیگران بلند نیست، اما واقعی است، گسترده است، و عمیقاً انسانی است. این‌ها کسانی‌اند که در دل همین فاجعه، به‌جای انتخاب یکی از دو قطب مرگ، مسیر دیگری را برگزیده‌اند: نه به جنگ. نه به همسویی با هر یک از طرفین این جنگ ارتجاعی، کمک به انسان. تشکیل نهادهای همیاری. در کوچه‌ها و محله‌ها، در کنار مجروحان، در میان آوار، در رساندن غذا، دارو، پناه به آوارگان، در گرفتن دست انسانی که زیر بار جنگ خم شده است. این‌ها، بدون شعارهای پرطمطراق، چیزی را نمایندگی می‌کنند که هر دو صف دیگر از آن تهی‌اند: همبستگی انسانی. آن‌ها نمی‌پرسند "کدام طرف؟"، می‌پرسند: "چه کسی نیازمند است؟"

سه مسیر، یک انتخاب

صف اول: همسویی با جنگ و قدرت، اساساً به نام میهن. صف دوم: همسویی با جنگ، به نام آزادی. صف سوم: در تقابل با جنگ، دفاع از انسان و زندگی به نام انسان. دو صف اول، هرچقدر هم که جمعیت داشته باشند، در یک چیز مشترک‌اند: انسانیت، در آن‌ها غایب است. اما صف سوم، اگرچه کم صدا، بر واقعیتی تکیه دارد که از هر جنگی ماندگارتر است: نیاز انسان به زندگی، به همبستگی، به رهایی واقعی.

نتیجه: آینده از آن کدام صف است؟

نه آن‌هایی که خیابان را مصادره می‌کنند، نه آن‌هایی که برای بمباران دست می‌زنند، هیچ نماینده جامعه نیستند. آن‌ها تنها توانسته‌اند، در لحظه‌ای بحرانی، بخشی از جامعه را به دنبال خود بکشند. اما آینده، نه از آن بلندترین شعارهاست، نه از آن پرصداترین صف‌ها، بلکه از آن انسانی‌ترین انتخاب‌هاست.

پرسش نهایی این است: در جهانی که مرگ این چنین عادی شده است. چه کسی هنوز ایستاده است تا از زندگی دفاع کند؟

۳ آوریل ۲۰۲۶

دروغ مشترک: ما "مردم" هستیم
اما این دو صف، علیرغم تضاد ظاهری‌شان، در یک دروغ اساسی مشترک‌اند. هر دو، خود را به‌جای کل جامعه جا می‌زنند. صف اول می‌گوید: مردم در خیابان با ما هستند. صف دوم می‌گوید: مردم خواهان بمباران و سرنگونی از طریق جنگ‌اند. اما این ادعاها تماماً، بی‌پایه است. آنچه در واقع وجود دارد، جنبش‌هایی هستند که توانسته‌اند در شرایطی خاص، در دل جنگ، ترس، تبلیغات، خشم یا ناامیدی، بخش‌هایی از جامعه را به زیر پر و بال خود جمع کنند. این، نمایندگی کل جامعه نیست. این، بسیج فالانژیستی بخشی از جامعه است، آن هم بر مبنای باورهای جنبش‌هایی که خود، عمیقاً ارتجاعی‌اند.

تعداد، معیار حقانیت نیست

این‌که این صف‌ها چه اندازه گسترده‌اند، هیچ‌گاه به معنای حقانیت آن‌ها نیست. تاریخ، بارها نشان داده است که نیروهای ارتجاعی می‌توانند توده‌ای شوند، می‌توانند خیابان‌ها را پر کنند، می‌توانند پرچم‌های بزرگ برافرازند و شعارهای بلند سر دهند. اما فریاد بلند، حقیقت نمی‌سازد. تعداد، انسانیت نمی‌آورد. اگر یک جریان، زندگی انسان‌ها را نادیده بگیرد، اگر مرگ را توجیه کند، اگر ویرانی را ابزار سیاست بداند، حتی اگر میلیون‌ها نفر در آن باشند، همچنان در صف ارتجاع است.

صف سوم: کم صدا، اما عظیم و انسانی

و در میان این هیاهوی جنگ و شعار، صفی دیگر نیز وجود دارد. این صف، شاید پرچم ندارد، شاید تریبون ندارد، شاید صدایش به اندازه

گزارش پایانی کنفرانس تشکیلات خارج از کشور...

برابری طلبی و سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی ایران باشد. ما باید همزمان با مبارزه علیه جمهوری اسلامی، قاطعانه علیه آلترناتیوهای ارتجاعی راست، و علیه جنگ و مداخله‌گری قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی افشاگری و مبارزه کنیم.

کنفرانس با قاطعیت اعلام کرد: این جنگ، جنگ ما نیست. این جنگ، جنگ طبقه کارگر نیست. این جنگ، جنگ زنان، جوانان و مردم تحت ستم ایران نیست. این جنگ برای آزادی و خلاصی از شر حکومت اسلامی نیست. ما ضمن مقابله قاطع با تبلیغات جنگ‌طلبانه جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از میهن"، خواهان توقف فوری جنگ و همزمان پیشروی مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به دست طبقه کارگر و مردم آزادخواه هستیم.

کنفرانس پس از بحث و مداخله رفقای شرکت‌کننده، در دستور پایانی خود برای هدایت و رهبری فعالیت‌های تشکیلات خارج از کشور حزب، کمیته‌ای ۶ نفره را انتخاب کرد. رفقای منتخب عبارتند از: سعید آرمان، سیوان کریمی، آزاده بارزاده، محسن حسینی، امیر عسگری و حبیب نصوحی. کمیته منتخب در اولین نشست خود سعید آرمان را به عنوان دبیر کمیته انتخاب و جهت پیشبرد مصوبات کنفرانس تقسیم کار درونی خود را انجام داد.

تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران — حکمتیست

۲ آوریل ۲۰۲۶

گزارش پایانی

کنفرانس تشکیلات خارج از کشور

کنفرانس تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست کارگری-حکمتیست در تاریخ ۲۸ مارس ۲۰۲۶ بصورت آنلاین برگزار شد. این کنفرانس با هدف بررسی اوضاع سیاسی، وضعیت تشکیلاتی، و همچنین بازسازی و ارتقای سطح مداخله‌گری حزب در خارج از کشور، با حضور اعضا و کادرهای حزب از کشورهای مختلف برگزار شد.

کنفرانس، با پخش سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز به کار کرد. در بخش نخست، رفیق سعید آرمان، دبیر کمیته تشکیلات خارج از کشور، گزارش عملکرد کمیته را به کنفرانس ارائه داد. وی در گزارش خود به ارزیابی موقعیت کنونی تشکیلات، وضعیت سوخت‌وساز سیاسی، میزان مداخله‌گری سازمانیافته حزب و همچنین فعالیت‌های متنوع واحدها و تشکیلات‌های کشوری و شهری پرداخت.

سعید آرمان بر حضور فعال و هدفمند واحدهای شهری و کشوری در اعتراضات خارج از کشور، در عرصه‌های مختلف علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از مبارزات کارگران، معلمان، باننشستگان، زنان و جوانان ایران تأکید کرد. وی همچنین خاطرنشان کرد که اعتراض علیه جنگ و بمباران مناطق مسکونی و زیرساخت‌های حیاتی جامعه، بخش گسترده‌ای از فعالیت‌های این دوره را به خود اختصاص داده است. برگزاری مراسم‌های اول ماه مه، ۸ مارس و روز جهانی علیه اعدام، در همکاری مستمر با نیروهای متشکل در "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست"، "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان"، "شوراهای همبستگی با مبارزات مردم ایران" و نیز کارزارهای علیه اعدام در شهرهای مختلف اروپا، با هدف ایجاد صافی قدرتمند علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از مبارزات مردم ایران، از دیگر محوره‌های این گزارش بود. دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه با احکام شنیع اعدام و حمایت از اعتراضات و اعتصابات اقشار مختلف مردم، از اولویت‌های اصلی این فعالیت‌ها برشمرده شد. در این گزارش همچنین بر ضرورت تحکیم هدفمند و زمانبندی‌شده، در راستای ارتقای توان سیاسی و تشکیلاتی حزب در خارج از کشور تأکید شد.

کنفرانس پس از بحث، بررسی و مشارکت اعضا، ضمن بازشناسی نقاط قوت و ضعف دوره گذشته و تأکید بر ضرورت تحکیم و انسجام سازمان حزب در خارج از کشور، گزارش دبیر کمیته را مورد تأیید قرار داد.

در ادامه، کنفرانس به بررسی و بحث پیرامون اسناد ارائه‌شده پرداخت. سند "پلاتفرم و چارچوب سیاسی و محوره‌های اصلی فعالیت" در دوره آتی و همچنین "سند جمع‌بندی از سازمان حزب در خارج از کشور" پس از بحث و بررسی، با اصلاحات لازم به تصویب نهایی رسیدند.

کنفرانس با تأکید بر شرایط حساس و تعیین‌کننده جامعه ایران، خاطرنشان کرد که جمهوری اسلامی در پاسخ به خیزش انقلابی مردم برای سرنگونی نظام در دی‌ماه ۱۴۰۴، به وحشیانه‌ترین و عریان‌ترین اشکال سرکوب متوسل شد. از جمله کشتار وسیع خیابانی، بازداشت‌های فله‌ای ده‌ها هزار نفره، شکنجه و تشدید ماشین اعدام برای ایجاد رعب و وحشت عمومی. همزمان، فقر سازمانیافته، تورم افسارگسیخته و فروپاشی خدمات اجتماعی، زندگی اکثریت مطلق جامعه را به مرز نابودی کشانده است. همزمان با این اوضاع داخلی، کنفرانس حمله گسترده نظامی ارتش‌های اسرائیل و آمریکا علیه ایران در روز شنبه ۲۸ فوریه را که با نقشه مشترک فاشیست‌های حاکم بر آمریکا و اسرائیل و با دستور مستقیم ترامپ آغاز شده است، تماماً جنایتکارانه دانست. کنفرانس اعلام کرد که این جنگ، یک جنگ ارتجاعی، تروریستی و با ماهیتی عمیقاً ضدانسانی است که باید فوراً متوقف شود.

این جنگ نه برای رهایی مردم ایران، بلکه در چارچوب کشمکش قدرت‌های ارتجاعی منطقه و در امتداد پروژه‌های ژئوپلیتیک برای بازآرایی خاورمیانه در راستای اهداف دولت‌های اسرائیل و آمریکا پیش برده می‌شود. مردم در ایران و سراسر منطقه، موضوع رهایی نیستند، بلکه نخستین قربانیان این سناریو به شمار می‌روند.

در این میان، خود جمهوری اسلامی نیز یک سوی دیگر این مسیر ویرانگر است. این رژیم بارها با وقاحتی عریان نشان داده است که بقای حکومتش را بر جان و زندگی میلیون‌ها انسان ترجیح می‌دهد. منطق جنایتکارانه حاکم بر این نظام از همان روز نخست روشن بود: "حفظ نظام" بر هر چیز مقدم است - حتی اگر جامعه زیر آوار مرگ و ویرانی دفن شود؛ همان‌طور که در دی‌ماه خیزش مردم را قتل‌عام کردند.

کنفرانس تأکید کرد که در کنار ماشین جنگی دولت‌های آمریکا و اسرائیل، بخشی از اپوزیسیون راست و ناسیونالیست از سلطنت‌طلبان تا جریانات قوم‌پرست نیز به صف مبلغان جنگ پیوسته‌اند. آن‌ها می‌کوشند جنگ را تحت عنوان "فرصت برای آزادی" قالب کنند، اما واقعیت آشکارتر از این تبلیغات شوم است. آزادی با بمب‌افکن وارد نمی‌شود و تاریخ عراق، افغانستان، لیبی و سوریه پیش چشم جامعه است. همگی این نیروها، از ترامپ و نتانیاهو تا رضا پهلوی و جریانات قوم‌پرست، در یک نقطه مشترک‌اند. بی‌اعتنایی کامل به زندگی و مبارزه واقعی مردم؛ آنها همگی ضد مردم، ضد آزادی و رهایی هستند.

تداوم این جنگ و مداخله نظامی قدرت‌های امپریالیستی که با همکاری جریانات راست پروغریبی صورت می‌گیرد، به معنای گسترش دایره کشتار غیرنظامیان، نابودی زیرساخت‌های حیاتی جامعه (شبکه‌های برق، آب، درمان و حمل‌ونقل) و رانده شدن میلیون‌ها انسان به ورطه فقر و آوارگی خواهد بود. آنچه امروز از تلفات انسانی می‌بینیم، متأسفانه تنها پیش‌درآمد این فاجعه است و این مسیر به چرخه‌ای از ویرانی فزاینده، بی‌ثباتی مزمن و عادی شدن مرگ منتهی خواهد شد.

در این دوره پرتنش و سرنوشت‌ساز، کنفرانس اعلام کرد که تشکیلات خارج از کشور وظیفه دارد صدای آزادیخواهی،

«عصر حجر» شرم تاریخ

جلیل رضایی



بگذارند. ترامپ و نتانیاهو نماینده منافع مردم ایران نیستند و هرگونه همسویی با آنها، هیچ ربطی به درد و مشکلات واقعی مردم ندارد.

ایستادگی در برابر «عصر حجر» ایران را نه فتوای حاکمان و ایدئولوژی مرگ‌محور جمهوری اسلامی به عصر حجر برد، و نه بمب‌مشتاقان جنگ به آنجا

خواهد برد. جامعه ایران در نیم‌قرن اخیر، با وجود تمام سرکوب‌ها، هرگز از خواست زندگی، کرامت و آینده جدا نشده است. این پویایی درونی، تنها راه واقعی برای گذار از استبداد است. آزادی از مسیر بمباران و تحریم به دست نمی‌آید؛ جنگ، سازوکار تخریب، فقر و بی‌ثباتی است.

فراخوان به همبستگی: در ستایش «مراقب همدیگر بودن»

در پایان، روی سخن من نه با قدرت‌های جهانی است و نه با سیاست‌بازان؛ روی سخن با شماسست، با تک‌تک شهروندانی که صاحبان اصلی این خیابان‌ها و خانه‌ها هستید. در روزگاری که سایه تهدید و لفاظی‌های جنگی سنگین می‌شود، بزرگترین پناهگاه ما، «ما» بودن است.

تاریخ نشان داده است که در طوفان‌های سهمگین، آنچه یک جامعه را از فروپاشی تمدنی و انسانی نجات می‌دهد، نه معجزات سیاسی، بلکه شبکه‌های کوچک انسانی است. ما باید امروز، بیش از هر زمان دیگری، مراقب همدیگر باشیم:

* تقویت پیوندهای محله‌محور: از حال سالخوردگان، کودکان و کسانی که توان کمتری دارند، با خبر باشیم.

* پرهیز از هراس‌افکنی: اجازه ندهیم شایعات و پروپاگاندا ی جنگ‌طلبان، آرامش روانی ما را نشانه برود.

* حمایت از اقشار آسیب‌پذیر: در برابر فشارهای اقتصادی، با همبستگی و کمک یکدیگر، مانع از سقوط انسانیت شویم.

ایستادن در سمت درست تاریخ

ما امروز در بزنگاهی هستیم که باید میان «ویرانی» و «زندگی» دست به انتخاب بزنیم. ایستادن در کنار مردم ایران، یعنی مخالفت قاطع با هرگونه مداخله نظامی آمریکا و اسرائیل، تحریم ویرانگر و هر پروژه‌ای که هدفش نابودی زیربنای تمدنی ماست.

مسیر آزادی از درون کوچه و خیابان‌های ایران می‌گذرد، نه از میان شعله‌های آتش جنگی که تنها برنده‌اش دلان اسلحه و ویران‌گران تمدن هستند. ما در کنار زندگی می‌ایستیم، در کنار مردم می‌ایستیم و اجازه نمی‌دهیم رؤیای «عصر حجر» برای ایران تعبیر شود

۱ آوریل ۲۰۲۶

در فضای ملتهب سیاسی و جنگی امروز، شنیدن تهدیدهای ترامپ مبنی بر «بازگرداندن یک جامعه ۹۰ میلیونی به عصر حجر»، دیگر صرفاً یک لفاظی دیپلماتیک یا بلوف انتخاباتی نیست. این کلمات، بیان عریان سیاستی است که ابزارهای ویرانگر در اختیار دارد و آگاهانه جان، نان و زیرساخت‌های یک جامعه را هدف گرفته است. به عنوان کسی که نگران آینده این مرز و بوم است، معتقدم سکوت در برابر چنین رویکردی، چراغ سبز نشان دادن به نابودی تمدنی است که متعلق به هیچ حکومتی نیست، بلکه دارایی مشاع نسل‌های گذشته، حال و آینده ایران است.

دو لبه‌ی یک قیچی: ایدئولوژی مرگ و ماشین جنگ

واقعیت تلخ تاریخ معاصر ما این است که مردم ایران امروز میان دو لبه یک قیچی گرفتار شده‌اند. از یک سو با ایدئولوژی مرگ‌محور جمهوری اسلامی مواجهیم که نزدیک به نیم‌قرن است با سرکوب، عقب‌گرد فرهنگی و ترجیح بقای خود بر کرامت انسان، سعی در به قهقرا بردن جامعه دارد. از سوی دیگر، با تهدیدهای قلدرمآبانه آمریکا و اسرائیل و گروه‌هایی مواجهیم که نسخه «ویرانی» را برای نجات ایران می‌پیشنند.

باید به صراحت گفت: همان‌طور که قدرت دولتی مسلح به دین نتوانست با ترویج فرهنگ مرگ، اراده این جامعه را برای زندگی مدرن و آزادانه در هم بشکند، بمب‌های جنگ‌طلبان نیز نخواهند توانست.

تجربه تاریخی؛ آینه‌ای عبرت‌آموز

نگاهی به نقشه خاورمیانه در دو دهه اخیر، پوچی ادعای «آزادی از طریق بمباران» را به وضوح نشان می‌دهد. از ویرانه‌های عراق که پس از سال‌ها اشغال همچنان با بی‌ثباتی دست‌وپنجه نرم می‌کند، تا افغانستان که پس از دو دهه حضور نظامی، بار دیگر در چرخه‌ای از عقب‌گرد گرفتار شد. این سوابق به ما می‌آموزد که مداخله نظامی هرگز بذر آزادی را نمی‌کارد، بلکه تنها خاک را برای رشد فقر، نفرت و افراط‌گرایی حاصلخیز می‌کند. تهدید به نابودی زیرساخت‌های حیاتی ایران، نه حمله به یک ساختار سیاسی، بلکه حمله به سازمان زندگی روزمره مردم است.

نقدی بر «اپوزیسیون ویرانی‌طلب»

در این میان، ظهور بخشی از اپوزیسیون که در اتاق‌های فکر واشینگتن و تل‌آویو به دنبال «سناریوهای سیاه» می‌گردد، مایه تأسف است. کسانی که با نام دموکراسی، از تحریم‌های فلج‌کننده و حملات نظامی استقبال می‌کنند، عملاً از بدیهی‌ترین اصول انسانی عدول کرده‌اند. توجیه حمله به زیرساخت‌ها و مرگ غیرنظامیان به نام «آزادی»، نه سیاست است و نه مبارزه؛ این جریان‌ها بی‌پایگاه نشان داده‌اند که برای رسیدن به قدرت، حاضرند بر روی ویرانه‌های این جامعه قدم

آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نهادهای همیاری را در شهر و محله و محل کار و زیست ایجاد کنیم

”مردم، آزادیخواهان!

برای مقابله با مصائب تحمیلی جنگ به نیروی متحد و متشکل نیازمندیم. برای یاری رسانی به هم، نهادهای همیاری را در هر محله و شهر و محل کار و زیست سازمان دهیم. با اتکا به شبکه ها و کمیته ها و نهادهای همیاری مردمی، نیازمندیها و مایحتاج روزمره را برای مردم محله و شهر و به ویژه مناطق صدمه دیده جنگی تأمین کنیم. از آوارگان جنگی استقبال کنیم. آنها را در کنار خود اسکان دهیم. معالجه زخمی ها و صدمه دیدگان را تضمین کنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴



جهان بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم،
بدون «خطر» سوسیالیسم، به چه منجلابی تبدیل میشود!

منصور حکمت

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی
کمونیسٹ

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partowTV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!